

از جامعه صنعتی تا جامعه فراصنعتی بررسی و ارزیابی نظریه‌ها

منوچهر صبوری کاشانی

عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

چکیده

در حدود دو قرن پیش انقلاب صنعتی جوامع صنعتی را به وجود آورد که نظام تولید و اقتصاد آنها بر پایه استفاده از ماشین و منابع جدید انرژی استوار است. صنعتی شدن، بدون تردید، تأثیر عمده‌ای در توسعه اجتماعی در دو قرن گذشته داشته است. اما از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برخی تحلیلگران اجتماعی این نظریه را مطرح ساختند که علم و تکنولوژی به تنهایی نقش قاطعی در زندگی اجتماعی بازی می‌کند. بعضی متفکران و جامعه‌شناسان نیز از آن پس نظریه‌هایی را درباره دگرگونی در جوامع مدرن صنعتی مطرح نموده و کوشش کرده‌اند آینده این جوامع را پیش‌بینی کنند. آنها معتقدند که جوامع صنعتی مدرن در آینده وارد مرحله نوینی از توسعه خواهند شد و به جامعه جدیدی؛ جامعه فراصنعتی، تبدیل خواهند گردید. انتقال به جامعه فراصنعتی دیگر اساساً مبتنی بر صنعت‌گرایی نیست و در واقع نمایانگر مرحله‌ای از توسعه است که به کلی فراتر از دوران صنعتی است.

در این مقاله برخی از برجسته‌ترین نظریه‌های مطرح شده درباره جامعه صنعتی و شکل‌های گوناگون جامعه فراصنعتی مطرح و نقد و بررسی شده‌اند. چنین می‌نماید که گرچه دگرگونی در همه جوامع اجتناب‌ناپذیر است و جوامع صنعتی پیشرفته با شتاب بیشتری متحول می‌شوند، اما بدون هیچ‌گونه تغییر بنیادی در ساختار اجتماعی این جوامع بعید به نظر می‌رسد که انتقال به نوعی جامعه جدید امکان‌پذیر باشد.

واژگان کلیدی: دگرگونی اجتماعی، جامعه نوین صنعتی، جامعه فراصنعتی، جامعه بعدمدرن، جامعه تکنوکراتیک، پایان‌ایدئولوژی، پایان‌انقلاب، همگرایی جوامع صنعتی، دانش‌کدگذاری شده، نقش متخصصان، صنعت‌زدایی، تغییرات ساختاری.

مقدمه

نظریه‌هایی که ظهور "نوعی جامعه جدید" را در کشورهای صنعتی غرب پیش بینی می‌کردند از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که دوران رشد جنبشهای اجتماعی مهم در جوامع صنعتی غرب و هم در کشورهای جهان سوم است پدیدار می‌شوند. ظهور جنبشهای وسیعی که در دهه ۱۹۶۰ در کشورهای صنعتی اروپایی و آمریکا پدیدار شدند و نارضایتی عظیم و مخالفت با نظم اجتماعی و سیاسی موجود را بیان می‌کردند، برای جامعه‌شناسان کاملاً ناگهانی و غیر قابل پیش‌بینی بود. این جنبشها در شرایطی اوج می‌گرفتند که دوران رشد مداوم اقتصادی، اشتغال کامل و گسترش آموزش عالی بود و این تصور وجود داشت که جوامع صنعتی پیشرفته وارد آنچه که اغلب دوران "بعدکمیابی" نامیده شده است گردیده‌اند، یعنی دورانی که مسائل بنیادی تولید حل شده و شرایط لازم برای ایجاد یک نظم‌نویین اجتماعی، یک جامعه رفاه و خوشبختی فراهم گردیده است (باتومور ۱۳۷۲، ص ۶۲). نظریه‌های گوناگونی که ظهور چنین جامعه‌ای را پیش‌بینی می‌کنند اغلب تحت عناوین جامعه صنعتی^۱، جامعه‌نویین صنعتی^۲، جامعه توده‌ای^۳، جامعه تکنوکراتیک^۴، جامعه فراصنعتی^۵ و غیره مطرح گردیده‌اند.*

این اندیشه که توسعه تکنولوژیکی و صنعتی در جوامع صنعتی غربی از شکل‌های قدیمی توسعه صنعتی فراتر می‌رود، سبب پیدایش و رواج اصطلاحاتی گردید که شامل واژه «فرا» (به معنی بعد) برای اشاره به این تغییرات است. برای مثال نویسندگان از جامعه بعد مدرن^۶ یا بعد کمیابی^۷ سخن گفته‌اند. اما اصطلاحی که بیشتر معمول گردیده است جامعه فراصنعتی است

1 . Industrial Society

2 . New Industrial Society

3 . Mass Society

4 . Technocratic Society

5 . Post-industrial Society

* . اصطلاحات دیگری نیز مانند جامعه اطلاعات، جامعه خدمت و جامعه دانش برای توصیف نظم‌نویین اجتماعی که جانشین نظم کنونی در جوامع

صنعتی پیشرفته خواهد شد به کار برده شده‌اند .

6 . Post - modern

7 . Post Scarcity

که ظاهراً برای نخستین بار دانیل بل^۱ در آمریکا و آلن تورن^۲ در فرانسه آن را به کار برده‌اند.

نظریه جامعه صنعتی

اندیشه بنیادی نظریه "جامعه صنعتی" که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گسترش یافت این است که رشد علم و تکنولوژی به تنهایی نقش قاطعی در دگرگونی زندگی اجتماعی بازی می‌کند. این نظر در بحث‌های تازه‌تر جامعه نوین صنعتی یا جامعه فراصنعتی نیز بسط یافته و بیش از پیش اهمیت فوق‌العاده زیاد دانش نظری را در اقتصاد و جامعه تأکید می‌کند. آنچه در همه این مفاهیم مشترک است این اندیشه است که توسعه اقتصادی بر پایه پیشرفت علم و حتی نوعی ضرورت تکنولوژیک تأثیر فراگیر و بنیادی بر کل زندگی اجتماعی و فرهنگی دارد و از این روی تا حد زیادی ماهیت مبارزات سیاسی را تعیین می‌کند، گروه‌های اجتماعی جدیدی را برجسته می‌سازد، توازن قدرت بین ملتها را تغییر می‌دهد و موجب دخالت روزافزون دولت در اقتصاد می‌گردد (باتومور ۱۳۷۲، ص ۱۰۸). از میان فرایندهایی که تحت تأثیر رشد علم و تکنولوژی در جوامع صنعتی رخ می‌دهد مداخله فزاینده دولت در اقتصاد، خودکار شدن تولید، رشد تولید ناخالص ملی و مصرف، گسترش خدمات، رشد و توسعه رسانه‌های همگانی و شکوفایی فرهنگ توده‌ای^۳، بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است.

به نظر ریمون آرون، جوامع صنعتی با برخی ویژگیها متمایز می‌شوند که عبارت‌اند از:

۱. ارضای خواسته‌های مادی و معنوی مردم به میزان زیاد.
۲. گرایش به سیاست برابری اجتماعی.
۳. تمرکز مدیریت در دست تکنوکراتها که از استعداد، آموزش و سطح بالایی از تخصص و دانش حرفه‌ای برخوردارند.
۴. ایدئولوژی زدایی توده‌ها که در شیوه اندیشه و رفتار یکسان همه اعضای جامعه آشکاراست.
۵. انباشت سرمایه.

آرون همچنین معتقد است که گرچه در "جامعه صنعتی" تضادها هرگز از میان نمی‌روند اما به نظر می‌رسد که انقلاب دیگر در این جامعه جایی نخواهد داشت (آرون ۱۹۷۹، ص ۷۱).

1 . Daniel Bell

2 . Alain Touraine

3 . Mass Culture

بنابراین آرون نیز مانند برخی جامعه شناسان دیگر از پایان ایدئولوژی و پایان انقلاب در جامعه صنعتی سخن می‌گوید.

جامعه نوین صنعتی

جان گالبریت^۱، اقتصاددان آمریکایی که نظریه "جامعه نوین صنعتی" را مطرح می‌کند معتقد است که سرمایه‌داری و سوسیالیسم نماینده دو نظام نوین صنعتی هستند که در تمام جنبه‌های بنیادی به یکدیگر نزدیک می‌شوند. این همگرایی منجر به ظهور ویژگیهای مشابه در هر دو نظام می‌گردد. به نظر وی این ویژگیهای مشابه عبارت‌اند از: شکلهای برنامه‌ریزی در واحدهای صنعتی که تا اندازه‌ای استقلال خود را حفظ می‌کنند، مدیریت جمعی مؤسسات اقتصادی، تولید صنعتی و بازاریابی، وجود یک ساختار فنی^۲ یعنی مدیران، دانشمندان و مهندسان که عملکرد برنامه‌ریزی شده و هماهنگ تولید را تأمین می‌کنند، و آموزش متمرکز متخصصان.

گالبریت معتقد است که بالا رفتن سطح زندگی طبقه کارگر در جامعه نوین صنعتی سبب از دست رفتن رزمندگی این طبقه گردیده است و طبقه کارگر در این گونه جوامع دیگر انقلابی نیست. به گمان وی اکنون تضاد اصلی در جامعه سرمایه‌داری تضاد بین روشنفکران^۳ و دانش‌نیاموختگان^۴ است و از این روی گالبریت نتیجه‌گیری می‌کند که در این جامعه انقلاب دیگر غیر ممکن است. گالبریت بعدها، تا اندازه‌ای نظرهای خود را تعدیل کرد. او اندیشه تأثیر مستقل توسعه علم و تکنولوژی در دگرگونی اجتماعی - سیاسی جامعه امروزی را کنار گذاشت و به جای آن یک سلسله اصلاحات را مطرح کرد که مهمترین آنها استفاده از دولت به سود همه شهروندان بود و نه فقط به سود یک اقلیت ثروتمند.

اصلاحاتی را که گالبریت برای برقراری کنترل دموکراتیک توسط توده مردم پیشنهاد می‌کند عبارت‌اند از: تعادل درآمدها، از میان بردن فقر، ملی کردن برخی صنایع و برنامه‌ریزی گسترده‌تر. اما گالبریت همچنان به همگرایی نظامهای اجتماعی مختلف در جوامع صنعتی اعتقاد دارد. در مفهوم "جامعه صنعتی نوین" وی شکل مالکیت عمومی یا دولتی با مالکیت

1 . John Galbraith

2 . Technostructure

3 . Intellectuals

4 . The Uneducated

خصوصی همزیستی دارد و سرمایه داران و کارگران در چارچوب دمکراسی لیبرالی در این کشورها به طور مسالمت آمیز با یکدیگر همکاری می کنند (گالبریت ۱۹۷۳، ص ۲۲۲).

همگرایی جوامع صنعتی: نظریه کلارک کر

کلارک کر^۱ نیز مانند گالبریت طرفدار نظریه همگرایی است. به عقیده کر، جهان وارد دوران تازه ای می شود یعنی دوران صنعتی شدن کامل. برخی کشورها در این راه بسیار پیش رفته اند، بسیاری از آنها تازه در این راه گام نهاده اند. اما همه جا، با آهنگی تندتر یا کندتر، ملل دنیا در حال حرکت به سوی صنعتی شدن هستند (گیدنز ۱۹۹۰، ص ۶۴۵).

به عقیده کر، "منطق صنعتی شدن" تضمین می کند که توسعه اجتماعی یک رشته تغییرات معینی در نهادهای اجتماعی پدید آورد. همه جوامع صنعتی گرایش به یکسان شدن دارند و بعلاوه بقیه جهان با آینده ای صنعتی رو به روست. زیرا تنها از طریق صنعتی شدن است که جوامع جهان سوم می توانند از فقر رها شوند.

کر برخی از فرایندهای اجتماعی و اقتصادی را که صنعتی شدن پدید می آورد و به گفته او به صورت ویژگیهای همه کشورها در خواهند آمد ذکر می کند مانند: تقسیم کار، نظم و انضباط، تحرک اجتماعی و برابری فرصتها در نظامهای آموزشی و شغلی. گسترش آموزش و دانش و مهارتها، نه تنها سوادآموزی و گسترش آموزش ابتدایی بلکه آموزش فنی و تخصصی برای مشاغل فنی، مدیریت حرفه ای، و همچنین توسعه شهرنشینی و وسایل ارتباط جمعی، توافق عمومی در مورد ارزشهای فرهنگی شامل دنیوی شدن اعتقادات، پذیرش سودمندی علم و تکنولوژی، مخالفت با عادت و سنت و پذیرش اخلاق کار و بالاخره همسانی فزاینده جوامع صنعتی و توسعه شبکه های وسیع وابستگی متقابل اقتصادی که خطرهای جنگ را کاهش می دهد. به عقیده کر، جنگها از برخوردهای فرهنگی یا اختلاف منافع اقتصادی ناشی می شوند و با وابستگی متقابل جوامع در یک جهان صنعتی، شیوه نگرش مشترک و منافع مشترک بر تأثیرات جدایی گرایانه غلبه خواهد کرد.

کر نیز مانند گالبریت بعدها نظرهای خود را تغییر داد. او اکنون معتقد است که جوامع صنعتی از بعضی جنبه ها بیشتر به یکدیگر نزدیک می شوند و این همگرایی بیشتر در وسایل و

روشهای تولید، به عنوان مثال استفاده از تکنولوژیهای مشابه، و در شیوه زندگی روزمره توده مردم آشکار است. اما شکل‌های سازمان اقتصادی، نظامهای سیاسی و الگوهای اعتقادات و ایدئولوژی تا اندازه زیادی متفاوت باقی می‌مانند (گیدنز، همان).

جامعه توده‌ای

نظریه دیگر رایج درباره جوامع سرمایه داری پیشرفته، نظریه جامعه توده‌ای است. جامعه توده‌ای را برخی نظریه پردازان به عنوان سطح عالیتر توسعه اجتماعی نسبت به جامعه صنعتی در نظر می‌گیرند. به عقیده آنها جامعه توده‌ای جامعه‌ای است که در آن بیشتر یا اکثریت قاطع نهادهای اصلی به گونه‌ای سازمان یافته‌اند که با مردم به عنوان یک کل سروکار دارند و جنبه‌های مشترک نگرشها و رفتار آنها از تفاوت‌هایشان مهمتر تلقی می‌شود. جوامعی که این گونه سازمان یافته‌اند "خصلت توده‌ای"^۱ دارند، در حالی که زندگی افراد در چنین جامعه‌ای اساساً تحت حاکمیت "روابط توده‌ای"^۲ است. مشخص‌ترین ویژگیهای "جامعه توده‌ای" به عقیده طرفداران آن عبارت‌اند از: گسترش فرهنگ استاندارد شده، اشتیاق و گرایش بی‌اندازه نسبت به مصرف، نفوذ بوروکراسی در همه حوزه‌های زندگی، بیگانگی فرد، تعدیل تفاوت‌های میان نخبگان و توده‌ها، و غیره.

جامعه‌شناس آمریکایی، ادوارد شیلز^۳، معتقد است که به علت نفوذ سیاسی فزاینده توده‌ها، افزایش رفاه و شیوه تفکر استاندارد شده در "جامعه توده‌ای"، نخبگان به طور فزاینده، در آرزوهای توده‌ها سهیم می‌شوند، در حالی که توده‌ها نظم اخلاقی مسلط را می‌پذیرند و همه اینها ظاهراً به وحدت بیشتر جامعه می‌انجامد. روان‌شناس اجتماعی آمریکایی، اریش فروم، که هیچ تفاوت بنیادی بین جوامع صنعتی با نظامهای گوناگون اجتماعی نمی‌بیند از دورنمای یک "جامعه توده‌ای" سخت نگران شده و آن را جامعه انسانهای استاندارد شده یا روباتها می‌داند. نظریه پردازان "جامعه توده‌ای" با رویکردی انتقادی برخی ویژگیهای منفی این جامعه را مطرح می‌کنند مانند: بیگانگی فرد، بی‌تفاوتی اجتماعی^۴، افزایش جرم و جنایت و اعتیاد به مواد مخدر و غیره. اما بعضی پدیده‌های اجتماعی جدید را که درباره تحولات علمی و تکنولوژیکی است

1 . Mass Character

2 . Mass Relations

3 . Edward Shils

4 . Social Apathy

به عنوان نشانه‌های ورود جوامع صنعتی سرمایه‌داری به مرحله جدیدی از توسعه اجتماعی و اقتصادی که با تخفیف تضادها و تناقضها مشخص می‌شود، ارائه می‌کنند.

جامعه تکنوکراتیک

مفهوم "جامعه تکنوکراتیک" نیز مرتبط با توسعه علم و تکنولوژی و در اصل از نظریه‌های تورستاین وبلن^۱، اقتصاددان آمریکایی گرفته شده است. به گفته وبلن تولید بر پایه مالکیت خصوصی با سطح پیشرفت تکنولوژیکی تطبیق نمی‌کند و نیازمند برنامه ریزی ملی و انتقال مدیریت به متخصصان فنی است.

برخی جامعه شناسان معتقدند که چون تکنولوژی عامل اصلی در توسعه اقتصاد، جامعه و فرهنگ است، حاملان دانش فنی باید همه امور جامعه را اداره کنند. بعضی از مؤلفان این نظر را مطرح کرده‌اند که در جامعه امروزین دو کارکرد آشکار وجود دارد:

یکی از این دو با کارکرد قدرت مطابقت می‌کند و تکنوکراتها آن را اجرا می‌کنند؛ دومی کارکرد دانش است که متخصصان آن را اعمال می‌کنند. به عقیده آنها قشر تکنوکرات در جامعه صنعتی امروزین تجسم واقعی وحدت جامعه است (بن و بورنیه ۱۹۶۶؛ گان و وینر ۱۹۶۸؛ وینر ۱۹۷۳ و تورن ۱۹۶۹) آنها نتیجه‌گیری می‌کنند که تضاد بین سرمایه داران و کارگران در جامعه کنونی جای خود را به تضاد بین "متخصصان" یا حاملان دانش که قدرت به آنها داده نشده است و تکنوکراتها که تجسم قدرت در جامعه هستند داده است. در واقع مفهوم "تکنوکراتیک" صرفاً مبارزه واقعی برای حق مدیریت و امتیازهای میان گروههای مختلف متخصصان دستگاه اقتصادی و بوروکراتیک در جامعه سرمایه داری صنعتی پیشرفته را منعکس می‌کند، در صورتی که قدرت در این جامعه همچنان در دست طبقه سرمایه دار که صاحب وسایل تولید است باقی می‌ماند. بعضی از جامعه شناسان "جامعه تکنوکراتیک" را به عنوان یک بلوک سرمایه‌داری جدید توصیف کرده‌اند که ایدئولوژی تکنوکراتیک آن می‌کوشد سلطه طبقه سرمایه دار مسلط را با تأکید بیش از حد بر اهمیت "قدرت" کادرهای مهندسی فنی و متخصصان استتار کند (گوز ۱۹۶۹، صص ۴۱-۴۲).

جامعه فراصنعتی

روشنترین و جامعترین تصویر جامعه فراصنعتی را جامعه‌شناس آمریکایی دانیل بل در کتابش تحت عنوان "فرا رسیدن جامعه فراصنعتی"^۱ ارائه کرده است. او تاریخ بشر را بر اساس سطح تولید و دانش به سه دوران تقسیم می‌کند: دوران طبیعی، تکنولوژیکی و اجتماعی که جوامع ماقبل صنعتی، صنعتی و فراصنعتی به ترتیب با آنها تطبیق می‌کنند. بر این اساس او پیش‌بینی می‌کند که ظرف ۳۰-۵۰ سال آمریکا، ژاپن، شوروی (پیشین) و اروپای غربی وارد مرحله نوینی از توسعه، یعنی جامعه فراصنعتی خواهند شد.

بر طبق این نظریه نظم فراصنعتی با رشد مشاغل خدماتی و کاهش مشاغل تولیدکننده کالاهای مادی متمایز می‌شود. کارگری یقه آبی که در کارخانه یا کارگاه امروزی به کار اشتغال دارد دیگر ضروری‌ترین نوع کارگر نیست. تعداد کارگران یقه سفید (دفتری و حرفه‌ای) از کارگرانی که در مشاغل یقه آبی هستند بیشتر می‌شود و مشاغل حرفه‌ای و فنی از همه مشاغل دیگر سریعتر رشد می‌کنند.

افرادی که در مشاغل یقه سفید سطح بالا کار می‌کنند در تولید اطلاعات و دانش تخصص دارند. تولید و کنترل آنچه بل دانش کدگذاری شده^۲، اطلاعات نظم یافته و هماهنگ شده می‌نامد منبع اصلی استراتژیکی است که جامعه به آن وابسته است. کسانی که با تولید و توزیع آن سروکار دارند، یعنی دانشمندان، متخصصان کامپیوتر، اقتصاددانان، مهندسان و انواع کارکنان حرفه‌ای، بیش از پیش به صورت گروههای اجتماعی برجسته‌ای در می‌آیند که جانشین صاحبان صنایع و کارفرمایان نظام قدیم می‌شوند. در واقع بخشی از قدرت در این جامعه به این طبقه جدید، یعنی دانشمندان، انتقال می‌یابد که مدیریت تولید را برعهده دارند، اما کنترل زندگی عمومی را سیاستمدارانی که متکی بر علم هستند اعمال می‌کنند. در این جامعه سازماندهی اقتصاد و جامعه بدین‌گونه امکان نوع جدیدی سیستم برنامه ریزی شده، متمرکز و نامتمرکز بازار را فراهم می‌سازد، منافع افراد و گروهها آشتی داده خواهد شد و امکان متعادل کردن درآمدها و ثروت و ایجاد همکاری و پیوندهای متقابل جهانی فراهم خواهد گردید. در سطح فرهنگ

1 . The Coming of the Post - Industrial Society

2 . Codified Knowledge

چرخشی از اخلاق کار در جهت تأکید بر یک شیوه زندگی آزادتر و لذت جویانه‌تر وجود دارد. انضباط کاری ویژه صنعتی شدن در نظم فرا صنعتی سست می‌شود. مردم برای نوآوری هم در کارشان و هم در زندگی خانوادگی‌شان آزادترند (گیدنز، همان، صص ۶۴۸-۶۴۹).

وینر نیز مانند بل معتقد است که عالیترین مرحله در تاریخ جامعه انسانی جامعه فراصنعتی است (وینر ۱۹۷۳، ص ۲۰). او مانند بل و کان^۱ گمان می‌کند که مشخص‌ترین ویژگیهای "جامعه فراصنعتی" فراوانی کالاها و توسعه بخش خدمات خواهد بود. در این جامعه سازماندهی تفریح همچون وظیفه اصلی خواهد بود (کان و وینر ۱۹۶۸، ص ۲۵۰).

جامعه شناس فرانسوی آلن تورن مفهوم جامعه فراصنعتی را تأکید می‌کند و آنرا "جامعه تکنوکراتیک" بر پایه ماهیت قدرت و برنامه‌ریزی شده^۲ بر طبق سازمان تولید می‌نامد. او تکنوکراتها را طبقه حاکم "جامعه برنامه‌ریزی شده" می‌داند. به نظر تورن آنها نماینده سرمایه خصوصی نیستند و با سرمایه‌گذاری جمعی مشخص می‌شوند. اگر چه در این جامعه فاصله بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان افزایش می‌یابد اما تعلق به طبقات ستم‌دیده و محروم دیگر به شکل مالکیت و دارایی وابسته نبوده بلکه به گمان تورن به یگانگی اجتماعی بستگی دارد. در این جامعه دیگر ستم‌دیده‌ترین و محروم‌ترین قشرها یا کسانی که بیش از همه استثمار می‌شوند مبارزترین و فعالترین قشرها را تشکیل نمی‌دهند. فعالترین و مبارزترین گروهها کسانی هستند که بیشترین توانایی را برای مقاومت دارند، یعنی روشنفکران علمی و فنی^۳ که از سطح بالای آموزش و سطح زندگی بالا و موقعیت مساعد در بازار کار برخوردارند.

در چنین جامعه‌ای تضادهای اجتماعی بنیادی تعارضهای بین تکنوکراتها و توده‌های مصرف‌کننده است. طبقه کارگر نقش برجسته و رهبری‌کننده خود را از دست داده است، و نیروهای انقلابی جامعه تنها در دانشگاهها شکل گرفته و به وجود می‌آیند (تورن ۱۹۶۹، صص ۷۰-۷۱).

ارزیابی

تأثیر پیشرفت علم و تکنولوژی بر توسعه اجتماعی، همگرایی جوامع صنعتی و ظهور

1 . Kahn

2 . Programmed

3 . The Scientific and Technical Intelligentsia

جامعه فراصنعتی را چگونه باید ارزیابی کرد؟ نظریه‌های گوناگون نظم نوین صنعتی یا جامعه فراصنعتی تا چه اندازه معتبرند؟ آیا تصویری که از جامعه فراصنعتی ارائه می‌گردد با واقعیتها تطبیق می‌کند یا تصویر آرمانی ناکجا آباد دیگری است و تلاشی برای توجیه پایداری ابدی نظم موجود؟

به گفته آنتونی گیدنز تردیدی نیست که صنعتی شدن تأثیر عمده‌ای بر توسعه اجتماعی طی دو قرن گذشته داشته است. صنعتی شدن تغییرات عمده‌ای در نهادهای اجتماعی هر جامعه‌ای به وجود می‌آورد و شباهت‌های اساسی میان جوامعی که به سطح بالایی از سازماندهی صنعتی دست یافته‌اند وجود دارد (گیدنز، همان، ص ۶۴۷).

با این همه این نظریه‌ها محدودیتهای آشکاری دارند که منتقدان از همان آغاز تشخیص داده‌اند و می‌توان آنها را به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. صنعتی شدن، با وجود تأثیر فراگیر آن تنها یک عامل از مجموعه عواملی همانند تأثیرات سیاسی و فرهنگی و غیره است که توسعه جوامع امروزی را شکل می‌دهند.
۲. تشابه میان کشورهای صنعتی لزوماً به طور مستقیم از خود صنعتی شدن ناشی نمی‌شود و برای مثال می‌تواند از رقابت دولتها برای تأمین سطح بالاتری از توسعه اقتصادی ناشی شود، یا وام گرفتن جنبه‌هایی از نهادهای یک جامعه توسط جامعه دیگر.
۳. صنعتی شدن پدیده پیچیده‌ای است که کمتر از آنچه ظاهراً گمان می‌رود خصلتی یکنواخت در جوامع گوناگون دارد. برای مثال تفاوت‌های عمده‌ای بین کشورهای صنعتی از لحاظ نوع صنایع تولیدی موجود، رابطه بین تولید صنعتی و خدمات و میزان نسبی شرکت‌های بزرگ و شرکت‌های کوچک وجود دارد.

۴. حتی اگر کشورهایمانند آمریکا و شوروی (پیشین) واقعاً به هم نزدیک شوند دلیلی وجود ندارد که تعارضهای نظامی لزوماً کاهش یابد. حداقل تاکنون شدت تعارض نظامی در قرن حاضر به جای اینکه کاهش یابد افزایش یافته است. اگر تهدید رویارویی عمده نظامی کاهش یابد، به علت شباهت‌های فزاینده بین ایالات متحده آمریکا و شوروی (پیشین) نخواهد بود، بلکه اساساً به این دلیل خواهد بود که ضرورت‌هایی که قبلاً دولتها را به جنگ وادار می‌داشت در یک دنیای متقابلاً وابسته اهمیت کمتری پیدا می‌کنند (کوپر ۱۹۶۸، ص ۶۴۷).

طرفداران نظریه جامعه فراصنعتی می‌گویند آنچه امروز رخ می‌دهد در ارتباط با انتقال به جامعه جدیدی است که دیگر اساساً بر پایه صنعتی شدن بنا نگردیده است. آنها ادعا می‌کنند که ما وارد مرحله‌ای در توسعه می‌شویم که کاملاً فراتر از دوران صنعتی است. الوین تافلر استدلال

کرده است که آنچه اکنون رخ می‌دهد به احتمال قوی بزرگتر، عمیقتر و مهمتر از انقلاب صنعتی است (تافلر ۱۹۸۱، ص ۶۴۹).

گذشته از مفاهیمی که برای تبیین و تفسیر تغییرات اجتماعی جاری مطرح گردیده است موضوعی که پیوسته در نظریه‌های گوناگون جامعه فراصنعتی ظاهر می‌شود اهمیت استفاده از اطلاعات یا دانش در جامعه آینده است. برطبق این نظریه‌ها شیوه زندگی کنونی در جوامع صنعتی پیشرفته که بر پایه تولید کالاهای مادی و مبتنی بر ماشین و کارخانه است با شیوه‌ای جایگزین می‌شود که در آن اطلاعات شالوده اصلی نظام تولیدی را تشکیل می‌دهد و به جای تولید کالاهای مادی تولید خدمات گسترش می‌یابد.

این نظریه‌ها واقعاً تا چه اندازه معتبرند؟ تا چه اندازه انتقال به جامعه فراصنعتی با واقعیت‌های جوامع سرمایه‌داری پیشرفته موجود مطابقت می‌کند؟ باید گفت که واقعیت‌های مربوط به توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع صنعتی پیشرفته این نظریه‌ها را تأیید نمی‌کنند. این‌گونه نگرش که توسعه جامعه را تنها از زاویه پیشرفت تکنولوژیک در نظر می‌گیرد بیانگر نوعی جبرگرایی ایدئولوژیک است. علم و تکنولوژی به خودی خود ابزار تحولات عمده اجتماعی نیستند. بحرانهای انرژی، مواد غذایی، مواد خام، آلودگی محیط زیست، بدتر شدن شرایط کار و زندگی در کشورهای صنعتی پیشرفته دلیل گویای آن است.

به نظر گیدنز دلایل کافی وجود دارد که باید نظریه جامعه فراصنعتی را با احتیاط تلقی کرد:

۱. این اندیشه که اطلاعات به صورت شالوده اصلی نظام اقتصادی در می‌آید بر مبنای تعبیری قابل تردید در زمینه چرخش در جهت گسترش مشاغل خدماتی است. اما این روند همراه با کاهش اشتغال در سایر بخشهای تولید تقریباً به آغاز دوره صنعتی شدن برمی‌گردد و به هیچ وجه پدیده تازه‌ای نیست. از اوایل قرن نوزدهم به بعد صنعت و خدمات هر دو با کاهش اشتغال در بخش کشاورزی همراه گردید در حالی که بخش خدمات پیوسته نرخ افزایش سریعتری نسبت به بخش صنعت نشان می‌داد. کارگر یقه آبی هرگز واقعاً معمولترین نوع کارگر نبوده و نسبت زیادی از کارگران مزدبگیر همیشه در بخشهای کشاورزی و خدمات شاغل بوده‌اند. در حالی که بخش خدمات با کاهش شاغلان در بخش کشاورزی پیوسته افزایش می‌یافته است. بنابراین واضح است که مهمترین تغییر در حقیقت تغییر از کار صنعتی به مشاغل خدماتی نبوده بلکه تغییر از اشتغال کشاورزی به همه انواع دیگر بوده است.

۲. بخش خدمات بسیار ناهمگن است. مشاغل خدماتی را نمی‌توان به سادگی با مشاغل یقه سفید یکسان تلقی کرد. بسیاری از مشاغل در بخش خدمات (مانند مأمور پمپ بنزین) یقه

آبی یعنی یدی هستند. همچنین بیشتر مشاغل یقه سفید متضمن دانش و اطلاعات تخصصی بسیار اندکی بوده و به طور قابل توجهی مکانیزه شده‌اند. این مسأله در مورد بسیاری از مشاغل اداری سطح پایین، مانند وظایف منشی‌گری یا دفتری درست است.

۳. بسیاری از مشاغل خدماتی به فرایندی کمک می‌کنند که در نهایت کالاهای مادی تولید می‌کند و بنابراین واقعاً باید به عنوان بخشی از تولید صنعتی در نظر گرفته شوند. به این ترتیب یک برنامه‌ریز کامپیوتر که در شرکتی صنعتی کار می‌کند و کار طراحی و کنترل کارکرد ابزار ماشینی را انجام می‌دهد، مستقیماً در فرایند ساخت کالاهای مادی دخالت دارد. جاناتان‌گرشانی با تحلیل مشاغل خدماتی نتیجه‌گیری می‌کند که بیش از نیمی از این مشاغل به تولید صنعتی بدین گونه مربوط می‌شوند (گرشانی ۱۹۷۸؛ گیدنز ۱۹۹۰).

۴. به عقیده دانیل بل ایالات متحده بیش از هر کشور دیگری در جهت تبدیل به یک جامعه فراصنعتی پیش رفته است. این کشور در مسیر توسعه‌ای که دیگران به طور فزاینده دنبال خواهند کرد از همه جلوتر است. با وجود این نباید فراموش کرد که اقتصاد آمریکا از دیر باز با اقتصاد کشورهای صنعتی دیگر متفاوت بوده است. در سراسر این قرن در آمریکا همواره نسبت زیادتری از کارگران در مشاغل خدماتی اشتغال داشته‌اند. امروز هنوز تفاوت‌های زیادی در نسبت بین مشاغل خدماتی و صنعتی در کشورهای مختلف وجود دارند، و معلوم نیست که کشورهای دیگر اصلاً به اندازه آمریکا "مبتنی بر خدمات" بشوند. آنچه بعضی‌ها به عنوان روندهای کلی می‌بینند ممکن است در واقع ویژگیهای خاص جامعه آمریکا باشد (گیدنز، همان).

۵. هیچکس نمی‌تواند مطمئن باشد که تأثیر دراز مدت استفاده گسترده از میکروپروسورها و سیستم‌های ارتباطات الکترونیکی چه خواهد بود. در حال حاضر این تکنولوژی‌ها به جای اینکه جایگزین تولید صنعتی شوند در درون تولید صنعتی ادغام شده‌اند. بی‌گمان این گونه تکنولوژی‌ها همچنان نوآوری زیادی نشان خواهند داد و در آینده به حوزه‌های بیشتری از زندگی اجتماعی گسترش خواهند یافت. اما هرگونه ارزیابی تأثیر آنها هنوز ذهنی خواهد بود. اینکه ما هنوز تا چه اندازه در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن "دانش کدگذاری شده" منبع اصلی است بسیار مبهم و نامشخص است (گیدنز، همان).

۶. نظریه جامعه فراصنعتی درباره اهمیت عوامل اقتصادی و نقش بنیادی آنها در ایجاد دگرگونی اجتماعی مبالغه می‌کند. جامعه فراصنعتی به عنوان نتیجه تحولات اقتصادی که منجر به تغییر در نهادهای دیگر جامعه می‌شود توصیف شده است. بیشتر جامعه‌شناسانی که نظریه جامعه فراصنعتی را مطرح می‌کنند کمتر از مارکس تأثیر پذیرفته‌اند و یا مستقیماً از او انتقاد

می‌کنند، اما موضع آنها شبه مارکسیستی است به این معنا که به نقش مسلط و تعیین‌کننده عوامل اقتصادی در دگرگونی اجتماعی معتقدند.

برخی از تحولاتی که نظریه پردازان جامعه فراصنعتی ذکر کرده‌اند ویژگیهای مهم دوران کنونی هستند، اما روشن نیست که مفهوم "جامعه فراصنعتی" بهترین شیوه انطباق با آنها باشد. بعلاوه نیروهایی که تغییراتی را که امروز رخ می‌دهند پدید می‌آورند علاوه بر نیروهای اقتصادی، نیروهای سیاسی و فرهنگی نیز هستند.

نتیجه

با توجه به آنچه گفته شد واقعیت‌های توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع صنعتی پیشرفته نظریه جامعه فراصنعتی را تأیید نمی‌کنند. برای مثال اینکه تولید خدمات به جای تولید صنعتی ویژگی اصلی اقتصاد "جامعه فراصنعتی" را تشکیل می‌دهد بر پایه واقعیت‌های موجود تأیید نمی‌شود. در واقع سهم بخش خدمات در کشورهای اروپای غربی مانند فرانسه، ایتالیا، انگلستان، آلمان و کشورهای دیگر به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. همچنین توسعه علمی و تکنولوژیکی در شاخه‌های مختلف اقتصاد این کشورها فرصت‌های تصمیم‌گیری را برای شهروندان این کشورها افزایش نداده است، زیرا مجتمع نظامی - صنعتی، شرکت‌های فراملیتی و تکنوکرات‌ها حاضر نیستند قدرت خود را رها کنند. این نتیجه‌گیری بسیاری از محققان و جامعه‌شناسان جوامع پیشرفته صنعتی است (ژولین؛ لاموند ولاتوش ۱۹۷۶، صص ۳۱۸ و ۳۱۴).

ناهمسازی نظریه‌های جامعه فراصنعتی سبب طرح پیش‌بینی‌هایی درباره مسائلی که در نتیجه توسعه اقتصادی بر پایه علم و تکنولوژی پدید خواهد آمد، گردیده است و مفاهیمی را مانند بحران اکولوژیکی که ظاهراً تمام جهان را در بر گرفته است و به عنوان یکی از نتایج توسعه علم و تکنولوژی در نظر گرفته می‌شود، به وجود آورده است. برخی از صاحب‌نظران و جامعه‌شناسان حتی نظریه‌هایی بدبینانه مبنی بر ضرورت کند کردن پیشرفت علمی و تکنولوژیکی یا صنعت‌زدایی و غیره را مطرح کرده‌اند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که اگر جامعه امروزین همچنان در مسیر کنونی توسعه یابد با روندهای موجود رشد جمعیت، تهی شدن منابع طبیعی و آلودگی محیط آنگاه زمانی در قرن بیست و یکم به مرزهای رشد در این سیاره خواهیم رسید (باتومور ۱۳۷۲، ص ۱۶۵). آنها راه برون رفت از این وضعیت و پیشگیری از فاجعه را در انتقال

جامعه به یک وضعیت "تعادل جهانی"، متوقف ساختن پیشرفت علمی و تکنولوژیکی، کنار گذاشتن رشد صنعتی، بهره‌برداری از صنایع انرژی قابل جایگزینی و رشد جمعیت صفر می‌بینند (باتومور، همان، ص ۱۶۶).

بدیهی است که اجرای این هدفها مستلزم مداخله بیشتر دولت در اقتصاد و برنامه‌ریزی است. اما مداخله دولت در اقتصاد در جوامعی که ساخت اجتماعی - اقتصادی اساساً سرمایه‌داری است فقط در چارچوبی نسبتاً محدود و به شرطی که مستقیماً بامناف قدرتمندترین گروه‌بندیها برخورد نکند می‌تواند اقتصاد جامعه را تحت تأثیر قرار دهد.

سرانجام باید گفت که نظریه‌های گوناگون "جامعه صنعتی" و "فراصنعتی" نقش متخصصان را در شرایط توسعه علم و تکنولوژی بیش از حد برجسته کرده‌اند، تعارضهای موجود در جامعه سرمایه‌داری را نادیده گرفته‌اند و نقش طبقه کارگر را در توسعه اجتماعی کم برآورد کرده‌اند. همچنین این نظریه‌ها به این واقعیت که به رغم تغییراتی که در قرن بیستم و بویژه در نیمه دوم این قرن در جوامع صنعتی پدید آمده و هیچ‌گونه تغییر بنیادی در ساخت اجتماعی این جوامع به وجود نیامده و ساختار اجتماعی آنها همچنان دست نخورده باقی مانده است، توجهی نشان نداده‌اند. اینکه بدون این‌گونه تغییرات چگونه انتقال به "نوعی جامعه جدید" امکان‌پذیر خواهد بود غیر قابل تصور است.

مآخذ

- باتومور (۱۳۷۲)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، انتشارات کیهان، چاپ سوم.
- Aron, R. (1974) Progress and Dissolution , the Dialectics of Modern Society, Harmondsworth.
- Galbraith , J.K.(1973) Economics and the Public Purpose . Boston .
- Gershuny , J.I. (1978) After Industrial Society , in Giddens , op. cit.
- Giddens , A. (1990) Sociology . Polity Press.
- Gorz , A. (1969) Reform et rvolution . Paris .
- Julien , P., Lamond , et Latouche , (1976) La société post-industrielle, un concept rague et dangereux
- Kahn , H. and A. Wiener (1968) The Year 2000. New york .
- Toffler , A. (1981) The Third Wave, in Giddens op, cit .
- Touraine , A. (1969) La société post - industrielle. Paris .